



## پیغام عشق

قسمت هزار و سیصد و سی و چهارم





خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش چهارم (۲)

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۷

موسیا، بسیار گویی، دور شو

ورنه با من گنگ باش و کور شو

[این بیت به داستان خضر و موسی اشاره می‌کند. خضر نماد خداوند و موسی نماد انسان در من ذهنی است. آن‌گاه که موسی می‌خواهد با خضر رفیق شود و او را همراهی کند، خضر به او پاسخ می‌دهد] ای موسی، تو خیلی حرف می‌زنی و با ذهنت سؤال می‌پرسی، برو و از من دور شو! اگر دور نمی‌شوی و می‌خواهی قرین و همراه من باشی، پس نسبت به من ذهنی لال باش و کور شو و به سبب‌سازی‌هایش توجهی نکن تا «قضا و کُن فکان» روی تو کار کند.

نکته: در واقع پیام بیت این است که ای انسان، مدام با سبب‌سازی سؤال نکن. اگر این لحظه زندگی چیزی را در ذهنت نشان می‌دهد دارد به تو پیغام می‌رساند، منقبض نشو و نگو چرا. نگو چون من این را نمی‌پسندم و مرا ارضا نمی‌کند، فایده ندارد. لال شو و ذهنت را با رعایت «أَنْصِتُوا» خاموش کن. کور شو و عینک همانیدگی‌ها را از چشم‌ت بردار و با نور خدا ببین. در غیر این صورت برو و دنبال ذهنت را بگیر و ببین نتیجه‌اش چه خواهد شد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۵۱۸

ور نرفتی، وز ستیزه شسته‌ای

تو به معنی رفته‌ای، بگسسته‌ای

\*شسته: مخفف نشسته است.



[خضر به موسی می‌گوید] اگر هنوز مرا ترک نکرده و نرفته‌ای، و از روی لجبازی و عناد این جا نشسته‌ای، بدان که در حقیقت تو رفته و از من گسسته‌ای، ولی در ذهنت فکر می‌کنی این جا هستی و از من دور نشده‌ای.

نکته ۱: خداوند هم به ما می‌گوید اگر با مقاومت و ستیزه هنوز در ذهن نشسته‌ای، تند تند حرف می‌زنی، گله می‌کنی، عبادت می‌کنی و از من کمک می‌خواهی، بدان که بیخودی نشسته‌ای؛ چراکه دراصل و در معنا تو رفته‌ای و از اداره من خارج شده‌ای.

نکته ۲: اگر انسان از خداوند جدا شود و به جای گوش دادن به زندگی و بهره‌مندی از برکات او، با ذهنش فکر و عمل کند، خرابکاری خواهد کرد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۵۲۳

چون کرد بر عالم گذر، سلطانِ مازاغِ البصر

نقشی بدید آخر که او بر نقش‌ها عاشق نشد

آن‌گاه که سلطان «مازاغ البصر»، حضرت رسول، به‌عنوان هشیاری از این عالم گذر کرد، تمام حواسش به عدم نگه داشتن مرکزش بود؛ چراکه او نقش خداوند، اصل خودش را دیده و عاشق آن شده بود. در نتیجه به نقش‌ها و چیزهایی که ذهنش به او نشان می‌داد توجهی نمی‌کرد.

نکته: مولانا در این بیت فرمول زندگی برای تمام انسان‌ها را بیان می‌کند. آن فرمول این است که هنگام گذر از جهان به‌عنوان هشیاری به‌جای توجه به آن‌چه ذهن نشان می‌دهد، باید با مرکز عدم به نقش اصلی خود، خداوند، توجه کرد تا تبدیل به کارگاه خداوند شد.



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۰۴

چشمِ ظاهر ضابطِ حلیهٔ بشر

چشمِ سرّ حیرانِ مازاغِ البصر

\*حلیهٔ بشر: رنگ و رخسار و شکلِ ظاهری انسان

اگرچه چشمِ ظاهرِ انسان رنگ، شکل، زبان، باور و سبکِ زندگی را می‌بیند و به شکلِ مادی و زیباییِ رخسارِ او توجه می‌کند، اما چشمِ عدمش چنان حیرانِ پیغامی است که از سوی «قضا و کُن فَکَانِ» زندگی می‌آید که آن چه ذهن نشان می‌دهد هیچ تأثیری روی او نگذاشته و به مرکزش نمی‌آید.

نکته: مولانا در این بیت حالتی از انسان را بیان می‌کند که با این که در این جسمِ مادی قرار دارد، اصلش در آن جهان است؛ چراکه چشمش نمی‌لغزد و به آن چه ذهن نشان می‌دهد توجهی ندارد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۴

که نَیم، کوهم ز حلیم و صبر و داد

کوه را کی دررُباید تُندباد؟

\*که: مخففِ کاه

\*حلیم: فضاگشایی



من به عنوان امتداد خداوند مانند گاه نیستم بلکه کوهی از صفات خداوند هم چون حلم، فضاگشایی، صبر، انصاف، عدل و گرم خداوند هستم؛ در نتیجه ناملايمات و بادهای تند این جهان روی من تأثیری ندارد، زیرا در برابر تمام اتفاقات فضا را باز می‌کنم و هر لحظه ریشه‌دارتر و عمیق‌تر می‌شوم.

نکته: اتفاق این لحظه از روی عدل خداوند است، اگر به نظر ما ظلم می‌رسد یعنی فضا را در اطراف آن باز نکرده‌ایم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۵

آن که از بادی رود از جا، خسی ست

ز آن که بادِ ناموافق، خود بسی ست

آن کسی که با رویدادهای بیرونی که ذهن نشان می‌دهد از جا کنده شود و به جای فضاگشایی در مقابل بی‌مرادی‌ها و بادهای ناموافق، واکنش نشان دهد و خشمگین گردد، مانند خسی بی‌ارزش است؛ زیرا چنین بادهای ناموافقی در زندگی بسیار وجود دارند و او را مانند گاه به این سو و آن سو می‌برند.

نکته: مسلماً کسی که مرکزش همانیده است بادهای ناموافق بسیاری خواهد دید، به این دلیل که منظور اصلی آمدنش به این جهان را فراموش کرده و زندگی را در جمع‌آوری همانیدگی‌ها می‌بیند.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۶

بادِ خشم و بادِ شهوت، بادِ آز

برد او را که نبود اهلِ نماز

باد خشم و شهوت و آز، کسی را که اهل نماز یا همان فضاگشایی، حضور در این لحظه ابدی و وصل شدن به زندگی نباشد، با خود می‌برد و بر او غلبه می‌کند.



نکته: همانندگی داشتن و توقع از دیگران حتماً باد خشم را به همراه خواهد داشت. جذب شدن به چیزهای این جهانی و آوردن آن‌ها به مرکز، همان بادیست که از نیروی شهوت نشأت می‌گیرد. همچنین میل به زیاد کردن چیزها باعث غلبه باد حرص و آز می‌شود. اگر این موارد در ما وجود دارد پس حتماً تحت نفوذ این بادهای قرار خواهیم گرفت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۷

کوهم و هستی من، بنیاد اوست

ور شوم چون کاه، بادم باد اوست

من مانند کوهی استوارم که هستی و حس وجودم از فضای گشوده‌شده و از خود زندگی می‌آید. اگر هم مثل کاه سبک و بی‌وزن باشم این بدین معناست که خود را در مقابل باد «قضا و کن‌فکان» قرار داده و بدون مقاومت تحت تأثیر نیروی قضا و باد زندگی حرکت می‌کنم.

نکته: برخی از ما انسان‌ها که در دام من‌ذهنی گرفتاریم، به‌جای حرکت و جنبش از طریق باد «قضا و کن‌فکان»، آن‌چه را ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزمان آورده و اجازه می‌دهیم باد هیجانات مخرب من‌ذهنی همچون خشم، ترس، انتقام‌جویی، استرس، مقایسه و کینه نیروی محرکه‌مان شود و ما را به حرکت دریاورد. در نتیجه کارگاه ایزدی نمی‌شویم و قابلیت صنع را نخواهیم داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۸

جز به باد او نجند میل من

نیست جز عشق احد سرخیل من



درحالی که مرکز را عدم قرار داده‌ام، میل و خواسته‌ای جز آن چه زندگی از طریق «قضا و کن فکان» پیش می‌آورد، ندارم و هیچ بادی به جز باد قضا مرا به جنبش وادار نمی‌کند. بنابراین به غیر از عشق خداوند فرمانده و پیشوایی ندارم و اوست که از درون مرا هدایت می‌کند.

[آن چه ذهن نشان می‌دهد مانند ناکامی‌های گذشته و یا آرزوهای آینده هرگز در زندگی من اثری ندارد، بلکه فضا را باز می‌کنم تا زندگی از طریق مرکز عدم مرا هدایت کند.]

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۷۹۹

خشم، بر شاهان شه و ما را غلام

خشم را هم بسته‌ام زیر لگام

\*لگام: دهانه اسب، افسار

نیروی خشم و کینه که شاهان این جهانی را تحت سلطه خود قرار داده و براساس آن عمل می‌کنند، برای ما انسان‌های فضاگشا که به زندگی زنده شده‌ایم مانند غلامی ست که نمی‌تواند ما را تحت نفوذ خود درآورد زیرا افسارش را بسته و کنترلش را به دست گرفته‌ایم.

نکته: با تکرار این ابیات می‌توانیم کاربرد آن‌ها را در زندگی پیدا کنیم، مثلاً وقتی خشمگین شدیم با بررسی خود و تأمل در این ابیات درمی‌یابیم که تحت کنترل الگوی خشم من ذهنی هستیم و باید خود را اصلاح کنیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۰

تیغِ حلمم، گردنِ خشمم زده‌ست

خشمِ حق، بر من چو رحمت آمده‌ست



حلم یا همان فضاگشایی مانند تیغی بُرنده گردن خشمم را بریده‌است و خشم خداوند که به صورت بی‌مرادی در این لحظه بروز می‌کند، برایم همچون رحمت است چراکه سبب می‌شود تا فضا را باز کرده و متوجه عیبی در خود شوم که زندگی سعی دارد آن را به من نشان دهد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۳۸۰۱

غرقِ نورم، گرچه سقفم شد خراب

روضه گشتم، گرچه هستم بوتراب

\*بوتراب: ابوتراب، گنیه‌ای است که حضرت رسول(ص) به حضرت علی(ع) عطا فرمود.

من غرق در نور زندگی هستم، هرچند خانه ذهنم ویران شده و سقف همانیدگی‌ها دیگر بالای سرم نیست. [زیرا فضا را باز کرده‌ام تا نور حضور مستقیم بر من بتابد و دوباره با زندگی به وحدت برسم.] اگرچه امیر خاک هستم، یعنی جسمم از خاک است و به تمام چیزهای این جهانی و همانیدگی‌ها دسترسی دارم اما جانم از جنس زندگی و مانند باغی باطراوت است.

[مولانا در این بیت به داستان حضرت علی اشاره می‌کند که بر پهلوانی غالب شد و بر او شمشیر کشید. در همین حین پهلوان آب دهانش را بر صورت ایشان انداخت، اما حضرت علی از کشتن او به یک‌باره منصرف شدند. مرد پرسید چرا مرا نکشتی؟ ایشان جواب دادند اگر آن موقع تو را می‌کشتم از روی خشم [و پیروی از الگوی من‌ذهنی] بود درحالی‌که من برای حق شمشیر می‌کشتم.]

نکته: با توجه به این تمثیل درمی‌یابیم که هدف ما در زندگی رسیدن به مقاصد ذهنی نیست. اگر در مسیر با پیروی از من‌ذهنی دچار لغزش می‌شویم باید بدانیم که از جنس خدا و حضور نیستیم و من‌ذهنی داریم، دچار سبب‌سازی ذهن شده و چشم عدم در ما به سوی همانیدگی‌ها میل می‌کند. پس باید تأمل کنیم و به دنبال چاره باشیم.





با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا

منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



خلاصه شرح ابیات مثنوی و دیوان شمس، موضوع برنامه ۹۷۰ گنج حضور، بخش پنجم

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۴۶

کوه است، نیست که، که به بادی ز جا رود

آن گله پشه‌ست که بادیش ره زده‌ست

انسانی که فضا را باز کرده و چشم عدم را از روی زندگی بر نمی‌دارد، مانند کوه استوار است و همچون کاه با هر بادی تغییر جهت نمی‌دهد. آن گروه پشه است که باد می‌تواند جهتشان را تغییر دهد و منحرف سازد.

نکته: باید توجه کنیم که فرداً و جمعاً چگونه عمل می‌کنیم. اگر به صورت فردی روی خود کار کرده و به دیگران نیز کمک کنیم تا از پس چالش‌ها برآیند، می‌توانیم به صورت جمعی نیز مثل کوه استوار باشیم و با هر بادی متلاشی نشویم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۲۶۷۰

حکم حق گسترد بهر ما بساط

که بگوئید از طریق انبساط

خداوند به ما حکم کرد که با فضاگشایی تبدیل به ذره شویم تا ما را منبسط کند و بساط عدم را گسترده کرد تا هر لحظه در اطراف وضعیت‌ها و چالش‌هایی که با قانون «قضا و کُن فکان» برای ما پیش می‌آورد، از طریق انبساط و فضاگشایی سخن بگوییم نه با انقباض.

نکته: به خاطر داشته باشیم که همیشه باید از طریق انبساط و فضاگشایی با خودمان، دیگران و حتی خداوند برخورد کنیم و هرگز فضا را نبندیم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۲

قبض دیدی چاره آن قبض کن

زان که سرها جمله می‌روید ز بن

\*بن: ریشه

اگر دیدی چیزی را که ذهن نشان می‌دهد به مرکزت آمده و تو را منقبض ساخته، به سبب‌سازی افتادی و دچار خشم و رنجش و استرس شدی، با فضاگشایی در پی چاره باش و از سبب‌سازی ذهن خارج شو تا دچار درد نشوی. از آن جا که همه شاخ و برگ‌ها حاصل وجود یک ریشه هستند، پس اگر من ذهنی نیز در وجودت ریشه بدواند حاصلی جز نابودی و خرابکاری در زندگی‌ات نخواهد داشت.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۳۶۳

بسط دیدی، بسط خود را آب ده

چون برآید میوه، با اصحاب ده

اگر فضا را باز کردی و حالت انبساط را تجربه کردی به این کار ادامه بده و دائم در حال انبساط باش، چراکه این حالت حتماً ثمره نیکو خواهد داشت. آن گاه که استمرار در فضاگشایی باعث شد تا به زندگی ارتعاش کنی، این حاصل و میوه فضاگشایی را با دیگران به اشتراک بگذار تا آن‌ها نیز زنده شدن به زندگی و مرکز عدم را تجربه کنند.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۳

بانگِ دیوانِ گلّه بانِ اشقیاست

بانگِ سلطانِ پاسبانِ اولیاست

\*اشقیایا: بدبختان

دراثر فضا‌بندی و دیدن برحسب عینک همانیدگی‌ها بانگِ من‌های ذهنی به صدا درمی‌آید و مانند چوپانی که گله را به سوی چرا می‌راند، انسان‌های بدبختی را که من‌ذهنی دارند به چریدن از محصولات همانیدگی مانند درد، خشم، رنجش، کینه و حسادت هدایت می‌کند.

و در مقابل بانگ سلطان یا خداوند که در اثر فضاگشایی بلند می‌شود، مانند پاسبانی است که ندای زندگی را به گوش اولیا و انسان‌های زنده به حضور می‌رساند.

نکته: انسان‌های بدبختی که تحت سلطه من‌ذهنی هستند، از تأیید و تعریف و تمجید احساس خوشایندی پیدا می‌کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۴۴

تا نیامیزد، بدین دو بانگِ دور

قطره‌ای از بحرِ خوش با بحرِ شور

همان‌طور که آب دریای شیرین و دریای شور با هم ترکیب نمی‌شوند، این دو بانگ هم که یکی از دیو من‌ذهنی دارای پندار کمال می‌آید و دیگری از طریق زندگی که با فضاگشایی درون انسان طنین‌انداز می‌شود، با هم نمی‌آمیزند زیرا بسیار متفاوت هستند.



نکته ۱: بحر خوش نماد فضای گشوده شده و بحر یکتایی ست که برای ما از طرف زندگی پیغام شادی و آب حیات می آورد. اما بحر شور نماد من ذهنی است که حاصلی جز درد ندارد.

نکته ۲: انسان هایی که به حضور رسیده و عاشقند هرگز با من های ذهنی هم نشین نمی شوند زیرا دو هشیاری متفاوت دارند و این دو هشیاری با هم نمی آمیزند، در نتیجه این دو گروه بانگی که می شنوند نیز با هم تفاوت دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۱۳۹۱

نیزه به دستم داد شه، تا نیزه بازی ها کنم

تا کی به دست هر خسی من رسم چوگانی کنم؟

خداوند نیزه هشیاری نظر را به دستم داد تا توجه تیزم را بر روی همانیدگی ها و دردهایم بگذارم و با شناسایی آن ها را از بین ببرم. تا کی باید با مرکز انباشته از همانیدگی ها مانند چوگانی در دست هر انسان دارای من ذهنی باشم و آن ها برای رسیدن به مقاصدشان از من سوء استفاده کنند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۶۳۹

هر که سردت کرد، می دان کاو در اوست

دیو، پنهان گشته اندر زیر پوست

بدان دیو یا همان شیطان زیر پوست کسی پنهان شده است که باعث سردی تو در مسیر زنده شدن به زندگی شود؛ مثلاً بگوید با ابیات مولانا روی خودت کار نکن و من ذهنی را نگه دار.

نکته: توجه داشته باشید که خطر سرد شدن شما به وسیله من های ذهنی وجود دارد. تا زمانی که مانند کوه توانمند نشده اید به کسی نگویید که در حال کار کردن روی خود هستید.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۴۲

کار تو داری صنما، قدر تو باری صنما

ما همه پابسته تو، شیرشکاری صنما

\*صنم: بت، دلبر، معشوق. صنما: ای معشوق

\*باری: می بارانی، نازل می کنی

\*پابسته: اسیر، محبوس

خداوندا کار ما در این لحظه فقط به دست تو انجام می پذیرد و ارزش و منزلت را نیز تو عطا می کنی ما فقط باید فضا را باز کرده و طبق انگیزه های من ذهنی و همانیدگی ها عمل نکنیم. پای همه ما انسان ها در هر موقعیت و اعتباری باشیم به قدرت و دانایی تو بسته شده و راه فراری نداریم، چراکه مانند شیر هر کسی را که تحت سلطه عقل من ذهنی باشد شکار خواهی کرد.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۱۱۰۳

خلق را طاق و طُرم عاریتی ست

امر را طاق و طُرم ماهیتی ست

\*طاق و طُرم: جلال و شکوه ظاهری

مردم عادی جلال و شکوه و ارزش را از همانیدگی ها و جهان بیرون قرض می گیرند درحالی که «امر» یا همان خداوند که جنس ما نیز از اوست به صورت ذاتی دارای جلال و شکوه است.



نکته: کسی که فضا را باز کرده، با توجه به میزانی که به حضور زنده شده است، ارزش و اعتبارش را از زندگی و خداوند به صورت درونی دریافت می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۰

گفت: مُفتیِ ضرورت هم تویی

بی ضرورت گر خوری، مُجرم شوی

\*مُفتی: فتوادهنده

[صیاد به مرغ گفت:] فتوادهنده حکم ضرورت برای خوردن گندم تو هستی و خودت بهتر می‌دانی که نیازت به خوردن دانه‌ها حقیقی است و برای تو ضرورت دارد یا نه، اما اگر بدون ضرورت و اضطرار از آن بخوری، گناه‌کار خواهی بود.

مولوی، مثنوی، دفتر ششم، بیت ۵۳۱

ور ضرورت هست، هم پرهیز به

ور خوری، باری ضَمان آن بده

\*ضَمان: تعهد کردن، به‌عهده گرفتن

[صیاد خطاب به مرغ ادامه داد:] حتی اگر فکر می‌کنی نیاز تو ضروری است باز هم بهتر است پرهیز و خویش‌تنداری کنی، چراکه ممکن است ذهنت تو را فریب دهد و این نیاز هم مجازی باشد. آگاه باش که اگر گندم خوردی یعنی اجازه دادی آن چیز ذهنی به مرکزت بیاید و براساس آن فکر و عمل کردی، به دام می‌افتی و باید عواقب آن را بپذیری و توانش را بدهی.



نکته: به کمک این ابیات باید خود را مورد ارزیابی قرار دهیم. آیا ما ارزش را از جهان قرض می‌گیریم؟ اگر جواب مثبت است پس تأمل کنیم آیا این کار ضرورت دارد؟ اگر به این روال ادامه دهیم قطعاً باید خسارت بپردازیم.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۸

حیله کرد انسان و، حیله‌اش دام بود

آن که جان پنداشت، خون‌آشام بود

انسان به‌جای فضاگشایی و عدم کردن مرکز، هر لحظه با آوردن آن‌چه ذهن مهم نشان می‌دهد به مرکزش حیله کرد و همین حیله کردن، فکر کردن برحسب همانیدگی‌ها و سبب‌سازی ذهن، برای او دام شد، چراکه من‌ذهنی را تشکیل داد و فکر کرد من‌ذهنی جان اوست، اما درواقع دشمن خون‌آشام بود که لحظه‌به‌لحظه با خراب کردن فکر و بدنش به او لطمه زد.

مولوی، مثنوی، دفتر اول، بیت ۹۱۹

در بَست و دشمن اندر خانه بود

حیله فرعون، زین افسانه بود

انسان با مقاومت کردن در برابر آن‌چه ذهن نشان می‌دهد، من‌ذهنی ایجاد کرده، در توهم «می‌دانم» گرفتار می‌گردد. بنابراین در خانه را به‌روی مردم می‌بندد و اجازه نمی‌دهد کسی مانند مولانا باورها، افکار و خاصیت‌هایی چون کاهلی ذهن و پندار کمال را در او عوض کند. غافل از این‌که دشمن یعنی من‌ذهنی درون خانه اوست. درست مانند حیله فرعون که همه درها را بست، درحالی‌که حضرت موسی در خانه خود او رشد کرد.





نکته: یکی از مهم‌ترین ابزار یا خصوصیات ما به‌عنوان من‌ذهنی این است که در برابر پذیرش اشتباه و زیر بار مسئولیت آن رفتن، از خود مقاومت نشان می‌دهیم؛ یعنی به‌جای فضاگشایی، با بحث و جدل کردن و حتی جنگیدن با دیگران، فضا را می‌بندیم و به هر قیمتی شده می‌خواهیم ثابت کنیم که حق با ماست.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۶

تو چو عزم دین کنی با اجتهاد

دیو، بانگت برزند اندر نهاد

اگر تو تصمیم‌گیری که با فضاگشایی از ذهن خارج شده و با وحدت مجدد، هشیارانه به خداوند زنده شوی، و در این راه تمام کوششت را به‌کار برده و به آموزه‌های مولانا گوش بدهی، در این صورت من‌ذهنی که نماینده شیطان است در درونت سروصدا راه می‌اندازد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۷

که مرو زان سو، بیندیش ای غوی

که اسیر رنج و درویشی شوی

\*غوی: گمراه

من‌ذهنی که نماینده شیطان است از درون ما بانگ می‌زند که ای گمراه، به آن سو یعنی به‌سوی فضاگشایی نرو و اندیشه کن، چراکه با از دست دادن همانیدگی‌ها، اسیر بیچارگی و درویشی خواهی شد.

نکته: کنار گذاشتن همانیدگی‌ها به این معنی نیست که ما دیگر پول، خانه، همسر و بچه نداشته باشیم، بلکه به این معنی است که صورت فکری آن‌ها را که این لحظه ذهن نشان می‌دهد به مرکزمان راه نداده و با آن‌ها همانیده نشویم.



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۸

بینوا گردی، ز یاران و ابری

خوار گردی و پشیمانی خوری

دیو از طریق من ذهنی خودت به تو می گوید: اگر راه دین یعنی فضاگشایی و مرکز عدم را ادامه دهی و همانیدگی ها را رها کنی، بینوا و تنگدست خواهی شد، از دوستانت جدا می شوی؛ در نتیجه خوار و ذلیل شده و دچار پشیمانی می شوی.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۴۳۲۹

تو ز بیم بانگ آن دیو لعین

واگریزی در ضلالت از یقین

\*ضلالت: گمراهی

ای طالب، تو از ترس فریاد آن دیو لعنت شده که به وسیله من ذهنی خودت و من های ذهنی اطراف به گوشت بانگ می زند و به تو القا می کند، از فضای گشوده شده و مرکز عدم می گریزی و دوباره به گمراهی و تاریکی من ذهنی پناه میبری.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۶

آنچه گوید نفس تو کاین جا بد است

مشنوئش چون کار او ضد آمده ست



به حرفهای نفس یا منذهنیات که می‌گویند این فضای گشوده‌شده و مرکز عدم بد است، فضاگشایی نکن و همانندگی‌ها را نینداز، هیچ توجهی نکن، چراکه کار او غلط بوده و برعکس کار زندگی است.

نکته: منذهنی از طریق ایجاد درد، خودش را زنده نگه می‌دارد. بنابراین اگر ما تصمیم بگیریم که فضا را باز کرده و از کسی نرنجیم، خشمگین نشویم، خودمان و دیگران را ملامت نکنیم، نگران و مضطرب نشویم، حس گناه و خبط نکنیم، حرص و شهوت نداشته باشیم، زیر بار مسئولیت برویم و با عدم نگره داشتن مرکزمان به کارگاه زندگی تبدیل شویم، در این صورت منذهنی که توهمی بیش نیست فروریخته و از بین خواهد رفت.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۲۲۶۷

تو خلافتش کن که از پیغمبران

این چنین آمد وصیت در جهان

ای انسان هرچه که منذهنیات می‌گویند تو عکس گفته‌های او را عمل کن، زیرا که پیغمبران در جهان این گونه وصیت کرده‌اند.

نکته: اگر کسی خواست ما را از فضاگشایی، عدم کردن مرکز و کار روی خودمان منصرف کند و بترساند، ما نباید به او گوش بدهیم.

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۳۶۲۱

سرنگون ز آن شد، که از سر دور ماند

خویش را سر ساخت و تنها پیش راند



انسان به این دلیل در کارهایش شکست خورد و موفق نشد که با عدم فضاگشایی از سر زندگی یا خرد کل دور ماند، عقل من ذهنی را عقل خود کرد و بدون کمک خداوند و بزرگان به تنهایی پیش رفت و زندگی اش را اداره کرد، در نتیجه سرنگون شد.

مولوی، مثنوی، دفتر چهارم، بیت ۳۷۰۵

وَأَنْ كِهْ اَنْدِر وَهْمِ اَوْ تَرْكِ اَدَبِ

بی ادب را سرنگونی داد رب

هر کس از طریق سبب‌سازیِ ذهن دچار این توهم شود که چیزهای این جهانی که ذهن نشان می‌دهد، از فضای گشوده‌شده و خداوند مهم‌تر هستند، خرد زندگی را رها کرده و اجسام را به مرکزش می‌آورد.

چنین انسانی که در واقع با این کار ادب را ترک می‌کند، توسط خداوند سرنگون می‌شود، یعنی هر کاری می‌کند با شکست مواجه شده و به نتیجه مطلوب نمی‌رسد.

نکته: ادب واقعی این است که در این لحظه فضا را باز کرده، عقل من ذهنی را رها کنیم و بر حسب عقل و خرد زندگی فکر و عمل کنیم.

با تشکر:

کارگروه خلاصه‌سازی متن برنامه‌ها

گوینده: لیلا



منابع: برنامه ۹۷۰ گنج حضور (استاد پرویز شهبازی)

کتاب‌های تفسیر مثنوی (استاد کریم زمانی)

با تشکر: کارگروه خلاصه نویسی متن برنامه‌های گنج حضور

پایان



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com